

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

"نظریه امامت در ترازوی نقد"

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

[www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com)

نظریه امامت در ترازوی نقد

## ارکان اصلی نظریه

نظریه امامت، از ابتدای تکون تاکنون تاکنون فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر نهاده و عالمان و متکلمان شیعه در طول تاریخ، قرائت‌های مختلفی از آن داشته‌اند. لکن یک قرائت خاص همواره رواج و شهرت بیشتری داشته و خصوصاً در عصر حاضر سطره خود را بر تلقی‌های دیگر گسترانده و شکل تفسیر رسمی را پیدا کرده است. ارکان این تلقی خاص به شرح زیر است:

الف) وجود امامان معصوم پس از پیامبر (ص) ضرورت دارد و بر خداوند واجب است برای رهبری و هدایت امت و حفظ شریعت، امامان معصومی را به عنوان جانشینان پیامبر اسلام نصب کند، (اصل وجوب و ضرورت امامت)

ب) خداوند برای دوران پس از پیامبر (ص) دوازده امام معصوم را - که اولین آنها امام علی بن ابیطالب و آخرینشان حضرت مهدی (ع) می‌باشد - به امامت امت نصب نموده است. (نصب الهی امامان دوازده‌گانه)

ج) امامان معصوم، به دلیل نصب الهی، عصمت و علم مصون از خطا و اشتباه، بر کلیه امور دینی و دنیوی امت، ریاست دارند و سخن آنها حجت قاطع است. لکن

شان اصلی آنها تفسیر دین و حفظ شریعت است و اگر به دلیل شرایط خاص جامعه، بر مسند قدرت و حکومت نباشند، مقام مرجعیت دین آنها همچنان باقی است.

د) دوازدهمین امام، به دلیل بی‌لیاقتی مردم و تهدید دستگاه حکومتی و خوف شهادت، به فرمان الهی و تا مدتی نامعلوم، غایب شده است و در آخر الزمان ظهور می‌کند تا همه دنیا را از ظلم و فقر و فساد و گمراهی نجات دهد. در این نوشتار می‌کوشیم تا نشان دهیم که اولاً ادله ارائه شده برای اثبات نظریه امامت ناتمام است، ثانیاً ناسازگاری درونی، این نظریه را رنج می‌دهد و ثالثاً شواهد و قرائنی وجود دارد که این نظریه را نقض می‌کند. از آنجا که متکلمان شیعه، امامت را استمرار نبوت می‌دانند، مجبور می‌شویم بحث خود را از فلسفه نبوت آغاز کنیم.

فلسفه نبوت

در بحث فلسفه نبوت، دو سؤال مهم مطرح می‌شود. نخست آنکه چرا خداوند پیامبران به سوی بشر فرستاده است، دوم آنکه آیا بعثت پیامبران، ضرورت دارد یا اینکه پیامبران، موهبت‌های الهی هستند و در ارسال آنها به سوی بشر، وجوب و

ضرورتی رد کار نبوده و نیست. پیداست که برای یافتن پاسخ سؤال اول، می توان به تعالیم پیامبران و کتابهای آسمانی آنها رجوع کرد و فهمید که هدف و غرض خداوند از ارسال رسل چه بوده است. اما در مورد سؤال دوم، کار به این سادگی و آسانی نیست. اگر قائل به وجوب و ضرورت نبوت باشیم، باید با دلیل عقلی و پیشین (بدون استفاده از تعالیم پیامبران) این مدعا را اثبات کنیم.

متکلمان شیعه قائل به وجوب و ضرورت بعثت پیامبران هستند و این ضرورت را مقتضای حکمت الهی و قاعده لطف می دانند. ما در اینجا از میان ادله متعددی که در اثبات این مدعا اقامه شده است، دو نمونه را آورده و به نقد و بررسی آنها می پردازیم و معتقدیم که با مبانی ارائه شده در این نقدها، همه ادله ضرورت نبوت را می توان نقد کرد.

دلیل اول (مقتضای حکمت الهی)

این دلیل بر مبنای نقصان علم و دانش بشری و عدم کفایت عقل انسان در شناخت راه کمال و سعادت اقامه شده است:

«الف. خدای متعال انسان را برای تکامل اختیاری آفریده است.

ب. تکامل اختیاری درگرو شناخت صحیح راجع به سعادت و شقاوت دنیا و آخرت است.

ج. عقل انسان برای چنین شناختی کفایت نمی کند.

نتیجه این مقدمات این است که حکمت خدای متعال اقتضاء دارد که برای اینکه نقض غرض از خلقت انسان پیش نیاید، خدا راه دیگری (وحی) در اختیار انسان قرار دهد تا از آن راه پی به سعادت دنیا و آخرت ببرد و بتواند کمال اختیاری پیدا کند.<sup>۱</sup>

شبهه همین استدلال، در جای دیگر و با تعابیری متفاوت چنین آمده است:

«۱. هدف از آفرینش انسان، حرکت به سوی خدا، بسوی کمال مطلق و تکامل معنوی در تمام ابعاد است.

۲. بدون شک انسان این راه را بدون رهبری یک پیشوای معصوم نمی تواند به انجام برساند و طی این مرحله بی رهبری یک معلم آسمانی ممکن نیست.

---

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنماشناسی، ص ۳۲۰ همچنین رجوع کنید به: فیض کاشانی: علم الیقین، ج ۱، باب الاضطرار الی الرسل.

نتیجه: بعثت پیامبران و نصب امامان معصوم بعد از پیامبر اسلام (ص) ضروری است و در غیر این صورت نقض غرض از جانب خداوند لازم می آید.»<sup>۱</sup>

همانطور که بوضوح معلوم است، اینگونه ادله مدلولی نام دارند و در پی اثبات ضرورت وجود پیشوایان معصوم و معلمان آسمانی (اعم از پیامبر یا امام) رد میان مردم هستند. اما خوب است نگاهی انتقادی به مقدمات این دلیل بیندازیم:

۱. درست است که خداوند به دلیل حکیم بودن، کار عبث و بیهوده انجام

نمی دهد، اما چگونه می توان غرض او از آفرینش انسان را به روش عقلی

کشف کرد و حتی آنرا به همه انسانها تعمیم داد؟ فراموش نکنیم که ادله اثبات

ضرورت بعثت پیامبران، ادله ای عقلی و پیشینی هستند. یعنی اولاً مقدمات آنها

باید از قبل و به روش عقلی اثبات شده و ثانیاً قبل از بعثت پیامبران هم قابل

اقامه باشند. فرض کنیم در زمانی (یا مکانی) زندگی می کنیم که خداوند هنوز

پیامبری به سوی مردم نفرستاده و یا اینکه ما هنوز خبری از بعثت یک پیامبر

نشیده ایم. در چنین فضایی فقط می دانیم که خالق ما خدای یکتاست و این

خدا حکیم است و کار عبث و بیهوده انجام نمی دهد. حال چگونه با تحلیلهای

عقلی صرف می توان فهمید که غرض خداوند از آفرینش انسان [به عنوان مثال]

---

۱. مکارم شیرازی، ناصر: پنجاه درس اصول عقاید، ص ۲۴۱، نقل به مضمون.

تکامل اختیاری است، تا بعد از آن بتوانیم حکم کنیم که برای تحقق آن غرض، باید پیامبر هم بفرستد؟ لازمه منطقی حکمت الهی این است که از آفرینش هر موجودی (مثلاً انسان) هدفی داشته باشد. اما این هدف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد و نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشین، هدف (یا غرض) خداوند از آفرینش موجودی خاص (مثلاً انسان) را کشف کرد. اندکی تأمل در ادله ضرورت نبوت (مانند دلیل مورد بحث) نشان می‌دهد که این ادله از دو پیش فرض تغذیه می‌کنند. اول اینکه قبل از ارسال رسولان الهی و بدون استفاده از تعالیم آنها، با تحلیلهای عقلی محض می‌توان به این نتیجه رسید که انسان برای پیمودن راهی خاص و رسیدن به مقصدی خاص آفریده شده است. دوم آنکه پیمودن این راه (برای رسیدن به هدف آفرینش) در گرو شناخت مجهولانی است که عقل از دست یابی به آنها عاجز است. هیچکدام از این دو مقدمه قابل اثبات نیستند. در مورد غیر قابل اثبات بودن مقدمه اول توضیح مختصری دادیم و تفصیل مطلب را به دلیل وضوحی که دارد، لازم نمی‌دانیم. اما مقدمه دوم نیاز به توضیح بیشتری دارد. فرض کنیم که ما با دلیل عقلی و پیشینی فهمیده‌ایم که غرض خداوند از آفرینش انسان، تکامل اختیاری و یا مثلاً

رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است. اما چگونه می توان نشان داد که عقل انسان برای شناختن و پیمودن راهی که به این هدف منتهی می شود، کافی نیست؟ اگر غرض خداوند از آفرینش انسان، تکامل اختیاری باشد، می توان گفت که عمل کردن به احکام عقل و فطرت و وجدان و اخلاق، انسان را (حداقل به درجه ای از) تکامل می رساند و نیازی به رسولان الهی احساس نمی شود. حال برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید نشان داد که کمال مورد نظر خداوند (که انسان را برای رسیدن به آن خلق کرده است) چیزی فراتر از آن است که بتوان با عمل کردن به احکام عقل فطری و اخلاق و وجدان بشری به آن رسید. این مقدمه قابل اثبات نیست و تاکنون نیز هیچ دلیل و برهانی برای اثبات آن اقامه نشده است. اینجاست که دور پنهان این ادله، آشکار می شود. بدون استفاده از تعالیم پیامبران، چگونه می توان فهمید که رسیدن به کمال مورد نظر خداوند در گروهی شناخت حقایقی است که از عهدۀ عقل بر نمی آید؟ مگر ما مقصد (= کمال مورد نظر خداوند) را از راه عقل و بدون استفاده از تعالیم پیامبران الهی دیده و یا شناخته ایم که می گوییم با پای عقل و با عمل کردن به احکام عقل و اخلاق فطری و وجدان بشری نمی توان

به آن رسید؟ حال فرض کنیم که غرض خداوند از آفرینش انسان، پیمودن راهی خاص برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت باشد. اما باز هم می‌توان فرض کرد که عمل کردن به احکام عقل و فطرت و اخلاق و وجدان بشری، انسان را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند و لذا همین احتمال (که کاملاً عقلای است)، ادعای ضرورت نبوت را نقض می‌کند. در اینجا نیز برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید نشان دهیم که سعادت دنیا و آخرت در گروی ایمان به حقایق خاص و عمل به وظایفی خاص است که عقل از شناخت آنها عاجز است و عمل کردن به احکام عقل و فطرت و وجدان به تنهایی نمی‌تواند سعادت دنیا و آخرت را برای انسان تأمین کند.

بدون اثبات چنین مقدمه‌ای، دلیل مورد بحث (و ادله مشابه آن) مشتمل بر دور و مصادره به مطلوب می‌شود. اما با دلیل عقلی و پیشینی و بدون استفاده از تعالیم پیامبران نمی‌توان چنین مقدمه‌ای را اثبات کرد. زیرا اگر سخن از سعادت دنیا باشد، پیداست که نیازی به رسولان الهی وجود ندارد و بشر با بکارگیری عقل و دانش و تجربه و با روش آزمون و خطا می‌تواند به تدریج برای خود دنیایی آباد بسازد و

اگر سعادت آخرت نیز مطرح باشد، معلوم است که تعیین شرط آن به عهده خداوند است.

اگر خداوند بخواهد شرط سعادت آخرت را عمل کردن به احکام عقل و فطرت و اخلاق و وجدان بشری قرار دهد، پیداست که نیاز ضروری به ارسال رسولان الهی احساس نمی‌کند (زیرا بنا به فرض که مورد قبول متکلمان شیعه نیز هست، عقل قادر به شناخت حسن و قبح اعمال و مصادیق عدل و ظلم است و برای همین حجت باطنی شمرده می‌شود) و اگر بخواهد سعادت آخرت را در گروی شرایطی قرار دهد که عقل انسان از شناخت آنها عاجز است، لاجرم به طریقی که خود صلاح بداند (مثلاً ارسال پیامبران) آدمیان را با آن شرایط آشنا می‌کند. بنابراین ما با دو احتمال کاملاً عقلایی روبرو هستیم و همین، ضرورت نبوت را نقض می‌کند و کار را به عهده خداوند می‌گذارد تا او چه تصمیمی بگیرد. اکنون شاید آشکار شده باشد که برای فرار از اتهام «تعیین تکلیف برای خداوند» بایستی پیش فرضها و مقدمات ادله ضرورت نبوت، به روش عقلی و پیشین اثبات شوند. در غیر اینصورت، تبرئه شدن از این اتهام ناممکن به نظر می‌رسد. ممکن است بگویید که ما در همه مواردی که پیش از این آمده با دو یا چند احتمال روبرو هستیم که عقل

انسان هیچکدام را نمی تواند اثبات کند و یا ترجیح دهد و اتفاقاً به همین دلیل، لازم است پیامبرانی از طرف خداوند مبعوث شوند و به ما بگویند که کدام احتمال، صحیح و مورد نظر خداست تا ما از حیرت و سرگردانی نجات یابیم و تکلیف خود را بدانیم. پاسخ ما این است که حکم عقل (برای خروج از حیرت و معلوم شدن تکلیف) این نیست که باید پیامبرانی مبعوث شوند تا به آدمیان بگویند کدام یک از آن احتمالات صحیح است. آنچه عقل بدان حکم می کند این است که اگر احتمالاتی که لازمه منطقی آنها ارسال رسولان الهی است درست باشد، خداوند حتماً رسولانی را به سوی بشر می فرستد و اگر نفرستد، معلوم می شود که ضرورتی در کار نبوده است. اما این حکم (که مشتمل بر گزاره ای شرطی است) با ادعای ضرورت نبوت فاصله ای ناپیمودنی دارد.

۲. اشکالی که در اینجا مطرح می کنیم، ممکن است تکرار اشکال قبلی محسوب شود. لکن به نظر ما چنین نیست و قصد ما نگاه کردن به دلیل مورد بحث، از زاویه ای دیگر است. توضیح اینکه در مقدمه دوم این دلیل سخن از «سعادت و شقاوت دنیا و آخرت» آمده است. پیش فرض این مقدمه، توانایی عقل در

اثبات معاد، بدون استفاده از تعالیم رسولان الهی است. در این مورد سه نکته مهم را باید در نظر داشت.

الف. این پیش فرض، مورد تردید بسیاری از فیلسوفان و متکلمان (خصوصاً در عصر حاضر) قرار گرفته است و قضاوت قاطع در مورد آن مستلزم نگاهی نقادانه و موشکافانه به این ادله و بررسی نقدهای مخالفان و دفاعیات موافقان است.

ب. فرض کنیم وجود جهان آخرت و زندگی پس از مرگ، با دلیل عقلی قابل اثبات باشد. اما مسلم است که عقل انسان، حداکثر می تواند وجود معاد (بدون جزئیات آن) را اثبات کند و اثبات وجود دو نوع زندگی پس از مرگ (یکی در بهشت و دیگری در جهنم) از عهده عقل خارج است و لذا قبل از اثبات وجود بهشت و جهنم و اینکه بعضی از انسانها سر از اولی و بعضی دیگر سر از دومی درمی آورند، می توان سخن از سعادت و شقاوت آخرت زد.

ج. با صرف نظر از نکات فوق، می توان فرض کرد که سعادت و شقاوت آخرت، نتیجه عمل کردن و یا عمل نکردن به مقتضای عقل و فطرت و وجدان بشری است. به عبارت دیگر حتی ارگ با دلیل عقلی و پیشین، وجود زندگی پس از مرگ و پاداش و کیفر اخروی در اثر اعمال دنیوی را بتوان اثبات کرد، نتیجه چنین دلیلی

بیش از این نمی تواند باشد که انسانهای خوب، سعادت مند و انسانهای بد، شقی می شوند. لکن این مقدار، برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران کافی نیست. زیرا شناخت خوب و بد و یا عدل و ظلم از عهده عقل برمی آید. لذا مقدمه دوم (با فرض صحت) ناتمام است. برای اثبات ضرورت نبوت، ابتدا باید اثبات کنیم که رسیدن به سعادت آخرت، علاوه بر عمل کردن به احکام عقل و اخلاق و وجدان، شرایط دیگری هم دارد که شناخت آنه از عهده عقل بشر بیرون است. اثبات این مدعا، عقل (وجدان استفاده از تعالیم انبیاء) کاری است کارستان، که تاکنون هیچ فیلسوف یا متکلمی از عهده آن برنیامده است.

۳. حال فرض کنیم که با دلیل عقل و پیشین فهمیده ایم که غرض خداوند از آفرینش انسان، تکامل اختیاری و رسیدن به کمال معنوی است و برای این منظور، باید از راهی خاص رفت و به حقایقی خاص ایمان آورد و به وظایفی خاص عمل کرد که عقل انسان به تنهایی هیچکدام از اینها را نمی تواند کشف کند. اما آیا با مفروض گرفتن این مقدمات، می توان ضرورت بعثت پیامبران را نتیجه گرفت؟ به نظر ما پاسخ باز هم منفی است. آنچه از این مفروضات و مقدمات می توان نتیجه گرفت جز این نیست که خداوند حتماً باید انسان را در

شناخت راه و مقصد یاری و هدایت کند تا نقض غرض پیش نیاید. اما هدایت می تواند به راههای مختلف انجام پذیرد و بعثت پیامبران تنها راه ممکن نیست. خداوند می تواند از راههای دیگری - مثلاً هدایت باطنی - انسانها را هدایت کند و به کمال مطلوب برساند، همانطور که پیامبران را اینگونه هدایت کرد (یعنی برای هدایت پیامبران، پیامبر نفرستاد) و چون چنین است، دیگر نمی توان سخن از ضرورت نبوت گفت. ممکن است بگویید که همه انسانها ظرفیت و قابلیت هدایت باطنی را ندارند. اما اولاً «داد حق را قابلیت شرط نیست» و ثانیاً ظرفیت و قابلیت را هم خدا می دهد و ثالثاً انسانها با قابلیتهای مختلف، بهره های مختلفی از هدایت باطنی می برند و خداوند نیز هر کس را به اندازه ظرفیتی که به او داده است هدایت می کند، همانطور که در داستان بعثت پیامبران نیز چنین است. یعنی هر انسانی به اندازه ظرفیت و قابلیت که دارد، از تعالیم پیامبران استفاده می کند. باز هم برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید ثابت کنیم که هدایت باطنی انسانها توسط خداوند، محال است. در غیر اینصورت، قائل شدن به ضرورت نبوت، تعیین تکلیف کردن برای خداست و این با ادب بندگی منافات دارد. تذکر یک نکته نیز ضروری می نماید و آن اینکه اگر به هر

دلیلی فهمیده باشیم که هدایت شدن ما توسط خداوند، ضرورت دارد و از طرفی مشاهده کنیم که خبری از هدایت باطنی (خواب، الهام، مکاشفه و ...) نیست، می توانیم نتیجه بگیریم که یا زمان مورد نظر خداوند برای آغاز هدایت باطنی نرسیده است و یا اینکه خداوند قصد دارد پیامبرانی را برای هدایت ما مبعوث کند و شاید زمان مورد نظر خداوند برای بعثت پیامبری الهی نیامده است. یعنی باز هم نمی توان حکم به ضرورت نبوت داد. زیرا با دو احتمال مواجه هستیم که معلوم نیست کدام یک تحقق می یابد.

۴. اگر این دلیل درست باشد و بنا به مقتضای حکمت الهی، ارسال پیامبران از سوی خداوند ضرورت داشته باشد، لازمه منطقی آن این است که در هر عصری صدها هزار پیامبر مبعوث شود، بطوری که در هر منطقه ای از مناطق روی کره زمین یک پیامبر وجود داشته باشد تا مردم سراسر جهان همواره بتوانند بطور مستقیم و بدون واسطه از هدایتها و راهنمایی های پیامبران بهره مند شوند. در حالی که در هیچ عصری چنین نبوده است. حال آیا بر طبق مقدمات دلیل مذکور، خداوند در بسیاری موارد، خلاف حکمت عمل نکرده و مرتکب

نقض غرض نشده است؟ این اشکال از طرف برخی عالمان شیعه بدین نحو

پاسخ داده شده است:

«اولاً آنچه گفته می شود که انبیاء در منطقه خاصی ... مبعوث شده اند سخنی صواب نیست. چرا که خود قرآن صریحاً می گوید: امتی نبود مگر آنکه در میان آن امت نذیر و هشدار دهنده ای فرستاده شد ... ثانیاً مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسانها با استفاده از آن راه بتوانند حقایقی را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند. ولی مقتضای حکمت این نیست که حتماً همه انسانها از این راه بهره ببرند. شاید انسانهایی نخواهند از این راه استفاده کنند و این عدم استفاده، مربوط به سوء اختیار خودشان باشد و اصلاً شاید کسانی علاوه بر اینکه خودشان از این راه بهره گیری نمی کنند، مانع استفاده دیگران هم بشوند ... در چنین مواردی گناه این محرومیت از نبوت به گردن اشخاص مانع است و از طرف خدا کوتاهی نشده است»<sup>۱</sup>

اما این پاسخ قانع کننده نیست. زمان پیامبر اسلام (ص) را در نظر بگیرید. در آن زمان که ایشان مشغول هدایت مردم عربستان بودند، راهنما و هدایتگر میلیاردها انسان دیگر در صدها کشور از قاره های آمریکا، اروپا، آفریقا، اقیانوسیه و حتی بقیه

کشورهای آسیا مانند چین، ژاپن، کره، مالزی، اتحاد جماهیر شوروی و دهها و صدها جزیره‌ای که در اقیانوسه و دریاهای دور افتاده زندگی می‌کردند چه کسی بود؟ کدام پیامبر آنها را به راه راست (یا راه کمال) هدایت می‌کرد؟ شاید در هر یک از این مناطق، در گذشته‌های دور پیامبری مبعوث شده بود- و آیه قرآن هم بیش از این نمی‌گوید- اما حداقل در زمان بعثت پیامبر اسلام (ص) در هیچ‌کدام از این مناطق پیامبری وجود نداشت و تعالیم پیامبران پیشین هم بنا به ادعای شیعه و سنی تحریف شده بود و بنابراین بر طبق ادله ضرورت نبوت، نیاز ضروری به پیامبر جدید وجود داشت. اما چرا در هیچ‌کدام از آن مناطق پیامبری نیامد و عملاً نسلهای بسیاری از انسانها در اکثر نقاط کره زمین از تعالیم پیامبران محروم ماندند؟ چطور ممکن است سوء اختیار آنها باعث محرومیتشان شود؟ سوء اختیار هنگامی معنا می‌دهد که خداوند پیامبری برای آنان بفرستد و آنها به اختیار خود، دعوت پیامبر را نپذیرند و به او پشت کنند. در حالی که مردم آن مناطق (در زمان پیامبر اسلام) با پیامبری روبرو نشده‌اند تا در اثر سوء اختیار، از نعمت هدایت‌های الهی محروم شوند. اما ایجاد مانع از طرف دیگران (مخالفان و دشمنان پیامبر) نیز توجیه موجهی نیست. اگر سؤال این باشد که چرا (به عنوان مثال) تعالیم پیامبر اسلام به

سراسر جهان گسترش نیافت و عده زیادی از مردم در مناطق دیگر کره زمین از تعالیم او محروم ماندند، در این صورت شاید بتوان گفت که یکی از عوامل آن ایجاد مانع از طرف مخالفان و کارشکنی های دشمنان پیامبر بود. اما سؤال ما این نیست، سؤال ما این است که چرا خداوند (در همان زمان) برای مردم نقاط دیگر نیز پیامبر نفرستاد. آیا می توان گفت عده ای مانع ارسال رسولان الهی در آن مناطق شدند؟ آیا می توان گفت در آن مناطق، عده ای منتظر بعثت پیامبری بودند تا بلافاصله او را به قتل رسانده و نقشه های خداوند را نقش بر آب کنند؟ و آیا خداوند چنین تهدیدی را در مقابل خود می دید و برای همین از نقشه های خود صرف نظر کرد؟ می بینیم که متوسل شدن به « ایجاد مانع از طرف دشمنان » مشکل ضرورت تعدد پیامبران را حل نمی کند. چرا که خداوند، خود باید به فکر این مشکل باشد و نگذارد مخالفان و ستمگران، مانع رسیدن پیام الهی به گوش انسانهای دیگر شوند. درست است که هدایت الهی نباید جبری باشد، اما مقتضای برهان مورد بحث (و هر برهانی که بخواهد ضرورت نبوت را اثبات کند) این است که تعالیم الهی باید به هر وسیله ممکن - مثلاً پیامبران متعدد - به گوش همه انسانها برسد و آنگاه انسانها مختار باشند که راه راست را انتخاب کنند یا طریق ضلالت و

گمراهی را در پیش گیرند. فرض کنیم در زمان پیامبر اسلام (ص) عده‌ای کارشکنی می‌کردند و مانع گسترش تعالیم او به نقاط دیگر می‌شدند. اما آیا خداوند نمی‌توانست برای خشی کردن کارشکنی‌های مخالفان، در نقاط دیگر کره زمین هم پیامبرانی مبعوث و مردم آن نقاط را نیز به راه راست هدایت کند؟ مگر غرض خداوند از آفرینش مردم نقاط دیگر جهان، رساندن آنها به کمال نبود و مگر آنان برای رسیدن به کمال، نیاز ضروری به هدایتها و راهنمایی‌های پیامبران الهی نداشتند؟ اگر واقعاً:

«مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسانها با استفاده از آن راه بتوانند حقایقی را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند.»<sup>۱</sup>

این راه نباید فقط برای عده‌ای در عربستان باز شود. بلکه برای مردم تمام نقاط دیگر جهان هم باید چنین راهی باز باشد. درحالی که هیچگاه چنین نبوده است و در طول تاریخ، همواره اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان، از وجود پیامبران الهی و تعالیم آنان محروم بودند. از اینها گذشته فرض کنیم که مخالفان و ستمگران، مانع گسترش تعالیم پیامبران نمی‌شدند، اما آیا در آن زمان، امکان عملی گسترش

این تعالیم به سراسر جهان بطوری که در تمام کشورهای جهان، مردم هر شهر و روستایی عین این تعالیم را بدون کوچکترین تحریف و کم و زیاد شدن دریافت کنند- وجود داشت؟ آیا در هزار و چهارصد سال پیش - که وسایل مسافرت جز اسب و شتر و قایقهای بادی و پارویی چیز دیگری نبود- امکان مسافرت پیامبر به صدها کشور درو افتاده مانند کانادا، نیوزلند، ژاپن، چین، آلمان و ... بود؟ وانگهی مگر مسافرت به تنهایی کافی است؟ پیامبر باید در هر کدام از آن کشوره چندین سال اقامت کند تا مجموعه تعالیم اسلام را به گوش همه برساند. آنگاه حساب کنید برای اینکه پیامبر به تمام مناطق دنیا مسافرت کند و تعالیم اسلام را به گوش همه مردم جهان برساند به چند صد سال عمر نیاز دارد؟ اگر وظیفه گسترش تعالیم پیامبر در سراسر جهان را به عهده پیروان او بگذارید باز هم مشکل حل نمی شود. چرا که اولاً تعداد اصحاب و پیروانی که تعالیم پیامبر را بطور کامل و صحیح یاد گرفته اند (مانند سلمان و ابوذر) بسیار کم است در حالی که برای این منظور نیازمند دهها و صدها هزار انسان تعلیم یافته هستیم که باز هم در یک زمان کوتاه رسیدن به این هدف ممکن نیست و در دراز مدت هم مشکل محرومیت بسیاری از انسانها به قوت خود باقی می ماند. ثانیاً اصحابی که به عنوان شاگرد و نماینده پیامبر به

نقاط دیگر کره زمین سفر کرده‌اند چگونه به مردم آن نقاط اثبات کنند که در فلان منطقه پیامبری مبعوث شده است و ما شاگردان و نمایندگان او هستیم و آمده‌ایم تا از طرف او شما را به راه راست هدایت کنیم؟ اگر مردم از این نمایندگان، معجزه بخواهند و اینان از آوردن معجزه عاجز باشند - که البته عاجز هم هستند - تکلیف چیست؟ مگر نباید و حیاتی بودن این تعالیم به مردم اثبات شود تا هم مردم را جذب کند و هم راه عذر و بهانه را به روی مخالفان ببندد و حجت را بر آنها تمام کند؟ ثالثاً اگر به ادله عقلی ضرورت عصمت پیامبران و امامان توجه کنیم، خواهیم دید که متوسل شدن به نمایندگان و شاگردان پیامبر یا امام معصوم در تناقض با آن ادله است. چرا که شاگردان و نمایندگان، معصوم نیستند و ممکن است در درک و فهم این تعالیم و یا ضبط و نگهداری آن در حافظه و انتقال آن به دیگران، مرتکب خطا و سهو (وحتی خیانت) شوند. ممکن است بگویید که نیازی به معصوم بودن شاگردان و نمایندگان پیامبر نیست. پیامبر، خودش آنها را کنترل می‌کند و خطاها و اشتباهات آنها را تصحیح می‌نماید. اما این راه حل نیز عملی نیست و کنترل صدها هزار نماینده در سراسر جهان، توسط یک نفر (یعنی پیامبر) محال است.<sup>۱</sup>

---

۱. در نامه‌ای که به آقای جعفر سبحانی داده‌ام، توضیحات بیشتری در این مورد آورده‌ام. رجوع کنید به صفحات از همین کتاب.

عده‌ای مشکل ضرورت تعدد را به گونه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند. گفته‌اند که ادله ضرورت نبوت فقط این مطلب را ثابت می‌کنند که حکمت الهی، اقتضای ارسال رسل را دارد، اما به شرطی که شرایط و زمینه‌های آن مساعد باشد و موانعی هم رد کار نباشد. ما با دلیل عقلی فقط ضرورت نبوت را اثبات می‌کنیم ولی اگر می‌بینیم که در بعضی مناطق یا در بعضی زمانها پیامبری مبعوث نشده است عقل ما فقط می‌تواند این را دریابد که حتماً موانعی در کار بوده است حتی اگر نتواند آن موانع را کشف کند بنابراین عدم تعدد پیامبران در یک عصر، ناقض ادله ضرورت نبوت نیست. اما این پاسخ نیز مشکل را حل نمی‌کند. زیرا نظام آفرینش با همه پدیده‌ها و قانونهایش، مخلوق خداوند است و اراده او بر همه هستی حکمفرماست. اولاً چگونه می‌توان تصور کرد که خداوند می‌خواهد کاری کند (مثلاً بعثت پیامبران)، اما عواملی - که برای ما مجهولند - مانع انجام آن فعل توسط او می‌شوند؟ پس علم و قدرت لایتناهی و سلطنت مطلقه خداوند چه می‌شود؟ ثانیاً چطور ممکن است خداوند انسان را برای پیمودن راهی خاص و رسیدن به هدفی خاص بیافریند که عقل از شناخت آن عاجز و لذا محتاج و نیازمند به راهنمایی پیامبران باشد، ولی همین خدا جهان هستی و نظام آفرینش و پدیده‌های آنرا بگونه‌ای بیافریند که مانع

بعثت پیامبران و لذا مانع تحقق غرض خودش از آفرینش انسان شود؟ اگر خداوند انسان را ذاتاً نیازمند به راهنمایی پیامبران بیافریند و قصدش نیز هدایت مردم سراسر جهان توسط پیامبران الهی باشد، خودش زمینه‌ها و شرایط مناسب آنرا فراهم می‌کند و موانع را تا جایی که به اختیار انسان لطمه‌ای نزند از میان برمی‌دارد. از اینها گذشته، فرض کنیم خداوند اصلاً پیامبری مبعوث نمی‌کرد، آنگاه باز هم گفته می‌شد که ارسال پیامبران بر خداوند واجب است، اما حتماً موانعی - که برای بشر ناشناخته‌اند - باعث شده است که خداوند پیامبری نفرستد! اما اینگونه توجیحات، تنها هنری که دارند، بی‌خاصیت کردن مدعای ضرورت نبوت است. تذکر یک نکته شاید خالی از فایده نباشد و آن اینکه اگر در هر عصری تعداد پیامبران آنقدر زیاد بود که مردم اکثر نقاط جهان از هدایت‌های الهی بهره‌مند می‌شدند و فقط عدۀ قلیلی از مردم در بعضی نقاط، از این نعمت الهی بی‌نصیب می‌ماندند، شاید توجیحات فوق (که می‌گویند عواملی مجهول، مانع ارسال رسل در آن مناطق شده‌اند) تا حدودی قابل پذیرش بود. اما نکته مهم این است که به عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام، (مانند بسیاری از زمانهای دیگر در گذشته‌های دور) در سراسر دنیا فقط یک پیامبر، آنهم در گوشه‌ای از خاورمیانه (= در عربستان) مبعوث

شده یعنی اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان از هدایت‌ها و تعالیم رسولان الهی بی‌بهره بودند. شرایط مساعد برای ارسال پیامبران، فقط در عربستان وجود داشت؟

و آیا خداوند فقط در عربستان توانست بر موانع غلبه کند؟! باید کمی بیندیشیم و به این سؤال پاسخ دهیم که از کدام شرایط و زمینه‌های مناسب برای بعثت

پیامبران می‌توان سخن گفت که [به عنوان مثال] در زمان پیامبر اسلام در هیچ

کجای جهان جز عربستان وجود نداشته و از کدام موانع می‌توان سخن گفت که در

صدها کشور و هزاران جزیره و شهر و روستا در سراسر جهان وجود داشته، ولی

در عربستان وجود نداشته و همین باعث شده است که در آن زمان، خداوند فقط

در عربستان پیامبری مبعوث کند؟

اکنون بیائیم و از اشکال ضرورت تعدد صرف نظر کنیم و پرسیم که بالاخره تکلیف

دهها میلیارد انسانی که در طول تاریخ، از تعالیم پیامبران الهی محروم ماندند چه

می‌شود؟ آیا لازمه منطقی ادله ضرورت نبوت (مانند دلیل مورد بحث) این نیست

که هیچکدام از این انسانه به سعادت آخرت و کمال مورد نظر خداوند نمی‌رسند؟

عده‌ای در پاسخ به این سؤال گفته‌اند که چون این انسانها قاصر بوده‌اند (نه مقصر)

لذا در روز قیامت، معذورند و خداوند با لطف و رحمت خود با آنها برخورد

می کند و فقط در چهارچوب احکام عقل فطری و اخلاق و وجدان بشری با آنها احتجاج می نماید و اگر این افراد، در زندگی دنیا، در حد وسع و توان خود به احکام عقل فطری و اخلاق و وجدان عمل کرده باشند به سعادت می رسند و در غیر اینصورت، دچار مشکل می شوند. سخن ما این است که همین پاسخ، با مدعای ضرورت نبوت در تناقض است و نشان می دهد که خداوند «مالک یوم الدین» است و نمی توان مدعی شد که بدون استفاده از تعالیم پیامبران، رسیدن به سعادت آخرت محال است، اشتباه نشود. منظور ما این نیست که حتی اگر پیامبرانی مبعوث شوند و تعالیم الهی آنان به ما عرضه شود، باز هم نیازی به استفاده از این تعالیم برای رسیدن به سعادت آخرت نداریم و می توانیم راه مستقل دیگری در پیش بگیریم. می گوئیم در مقام دلیل عقلی و پیشین، نمی توان حکم کرد که تنها راه رسیدن انسانها به سعادت، بعثت پیامبران و استفاده از تعالیم آنان است. به عبارت دیگر، از این منظر نمی توان قائل به «ضرورت نبوت» بود. زیرا معنای «ضرورت» در این بحث این است که بدون ارسال رسل، رسیدن انسانها به سعادت آخرت محال است در حالی که اگر تعیین شرط برای رسیدن به سعادت آخرت را به عهده خداوند بگذاریم دیگر نمی توانیم از پیش، حکم به ضرورت نبوت بدهیم. بلکه باید

تصمیم‌گیری در این مورد را به عهده خداوند بگذاریم. اکنون به بعد دیگر این اشکال پردازیم، یعنی مسأله غرض خداوند از آفرینش انسانهایی که از تعالیم پیامبران الهی محروم ماندند. بدون شک لازمه منطقی دلیل مورد بحث این است که این انسانها به هیچ وجه نمی‌توانند راه تکامل را طی کنند و به کمال معنوی مورد نظر خداوند برسند. از طرفی مقصر هم نبوده‌اند و عواملی مجهول، مانع استفاده آنان از تعالیم و حیاتی شده است. حال فرض کنیم که این افراد، در روز قیامت از خداوند بپرسند: «خدایا! مگر خودت نمی‌دانستی که عواملی مانع از آن می‌شوند تا پیامبرانی به سوی ما بفرستی و ما را به راه کمال هدایت کنی، پس چرا ما را بگونه‌ای نیافریدی که نیازی به راهنمایی و هدایت پیامبران آسمانی نداشته باشیم و خودمان بتوانیم این راه را طی کنیم؟ اگر هم این کار برایت مقدور نبود چرا با الهامات غیبی ما را به راه کمال هدایت نکردی؟ و اگر این هم مقدور نبود و هیچ راه دیگری هم وجود نداشت، پس اصلاً چرا ما را آفریدی؟ آیا خلقت ما (خصوصاً با توجه به علمی که از عدم تحقق غرض خودت از خلقت ما داشتن) کاری لغو و بیهوده و لذا خلاف حکمت و حتی خلاف عدل نبوده است؟» در این صورت، پاسخ خداوند چه خواهد بود؟

۵. اگر این دلیل درست بود، زمین در هیچ عصری از پیامبران الهی خالی نمی ماند. در حالی که در بسیاری از دوره‌ها، مانند دوره زمانی بین حضرت عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص) که بیش از ششصد سال طول کشید، در هیچ کجای دنیا خبری از پیامبری الهی نبود. پیداست که با توجه به توضیحات پیشین، توسل به عواملی مانند «سوء اختیار مردم»، «کارشکنی و ایجاد مانع از طرف مخالفان و دشمنان» و «وجود عوامل ناشناخته‌ای که مانع ارسال رسل می‌شدند» برای حل این مشکل نیز ناکارآمد هستند.

#### دلیل دوم (قاعده لطف)

اکثر متکلمان قدیم و بسیاری از معاصران، برای اثبات ضرورت امامت، به قاعده لطف متوسل شده‌اند. ابتدا به معنای واژه لطف می‌پردازیم:

«در اصطلاح متکلمان، لطف به دو معنا به کار می‌رود:

۱) لطف محصل، فعلی است که در صورت وقوع آن، انسان مکلف، با اختیار خویش فعلی را که اطاعت خداوند در آن است، انجام می‌دهد و یا از انجام معصیتی خودداری می‌کند.

۲) لطف مقرب، فعلی است که در صورت وقوع، شخص مکلف، به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می‌شود. به این معنا که زمینه مساعدی برای اطاعت از خداوند فراهم می‌آید.

از تعاریف بالا روشن می‌شود که لطف در جایی [مطرح] است که پای تکلیف (عقلی یا شرعی) در میان باشد؛ [به عبارت دیگر] نسبت به شخص که مکلف به انجام یا ترک کاری است، دو دسته امور وجود دارند: ۱) اموری که اگر واقع شوند، شخص از روی اختیار خویش، آنچه را که مکلف است انجام می‌دهد ۲) اموری که در صورت وقوع، زمینه را برای انجام تکلیف آماده و مهیا می‌سازد. ایجاد امور دسته اول، لطف محصل و ایجاد گروه دوم، لطف مقرب است.<sup>۱</sup>

همانطور که دیدیم در تعریف فوق، مکلف بودن انسان مفروض واقع گردیده و بر مبنای آن گفته شده است که لطف، فعلی است (از طرف خداوند) که موجب می‌شود انسانها با اختیار خود به انجام تکلیف پردازند و یا در زمینه انجام تکلیف برای آنها فراهم آید. پیداست که با توجه به این تعریف، وجوب لطف، مشروط به وجود تکلیف است. برای توضیح بیشتر، به دلیلی که برای اثبات «وجوب لطف» اقامه شده است، توجه کنید:

«تردیدی نیست که غرض خداوند از تکلیف بندگان (و وضع قوانین شرعی) این است که آنان با انجام طاعت و ترک معصیت، شایسته پاداش و ثواب شوند. بر این اساس، اگر خداوند بداند که در صورت وقوع فعلی (که مقدور اوست)، مکلف با اختیار خویش طاعتی را انجام می دهد (لطف محصل) یا دست کم به انجام آن نزدیک می شود (لطف مقرب) و با این حال، خداوند آن فعل را محقق نسازد، لازم می آید که غرض خویش از تکلیف بندگان را نقض کند. اما عقل حکم می کند که نقض غرض کاری قبیح و از ساعت حکمت خداوند به دور است. بنابراین حکمت الهی اقتضا می کند که برای اجتناب از نقض غرض، فعل مورد بحث را انجام دهد و این همان وجوب لطف است.»

متکلمان به منظور ایضاح بیشتر این استدلال، معمولاً از یک تمثیل کمک می گیرند: شخصی فردی را به میهمانی دعوت می کند و می داند که آمدن او منوط به مقدماتی است (مانند فرستادن راهنما یا اعلام نشانی محل میهمانی). حال اگر شخص میزبان، بر انجام مقدمات مذکور توانا باشد و با این حال، از این کار خودداری کند،

عقل او را به نقض غرض محکوم می کند و فعل او را قبیح و برخلاف حکمت می شمارد.<sup>۱</sup>

در این دلیل، «وضع قوانین شرعی» مفروض گرفته شده است و با چنین فرضی، البته لطف (به معنایی که آمد) بر خداوند واجب می شود. به عبارت دیگر اگر پذیرفته باشیم که خداوند ما را به جایی دعوت کرده است باید این را هم بپذیریم که دادن آدرس (به هر نحوی) وظیفه اوست. اما سؤال این است که چگونه با دلیل عقلی و پیشین و بدون استفاده از تعالیم پیامبران می توان فهمید که خداوند تکالیفی شرعی برای بشر وضع کرده و حالا باید به گونه ای، بشر را از کم و کیف آن آگاه کند؟ در پاسخ، به این سؤال، دلیلی اقامه شده است که بر مبنای آن، وضع قوانین شرعی و تکالیف دین بر خداوند واجب است:

«ما انسانها تکالیف و وظایفی عقلی، مانند «شکر منعم» (سپاسگزاری از خداوندی که به ما نعمت بخشیده است) و «لزوم شناخت آفریدگار عالم» دادیم که عقل، ما را به انجام آن الزام می کند. از سوی دیگر، تردیدی نیست که بعثت انبیاء به دلیل آنکه با آوردن تکالیف شرعی همراه است، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا

۱. همان، ص ۲۴ و ۲۵- نیز رجوع کنید به: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۱؛ این میثم بحرانی، قواعد الحرام، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، ص ۵۲۱ و فاضل مقداد السیوری، ارشاد الطالبین، ص ۲۷۸

می‌سازد، زیرا عمل به تکالیف شرعی، ما را به انجام تکالیف عقلی خود نزدیک می‌کند (به عنوان مثال، با ادای نماز و پرداخت زکات، بخشی از وظیفه عقلی سپاسگزاری از خداوند نعمت بخش انجام می‌پذیرد)

با توجه به این دو مقدمه (و با نظر به تعریف لطف)، آشکار می‌شود که وضع قوانین شرعی و ابلاغ تکالیف دین، لطفی است که ما را به ادای تکالیف عقلی خویش نزدیک می‌کند و از آنجا که لطف بر خداوند سبحان واجب است، نتیجه می‌شود که وضع و ابلاغ شرعی، بر خداوند واجب است. اما ابلاغ تکالیف شرعی بدون بعثت پیامبران ممکن نیست و چون ذی‌المقدمه (یعنی ابلاغ تکالیف شرعی) واجب است، مقدمه آن (یعنی بعثت پیامبران) بر خداوند واجب خواهد بود.<sup>۱</sup>

در مورد این دلیل، نکات زیر قابل توجه است:

۱. با رجوع مجدد به دلیلی که پیش از این برای اثبات «وجوب لطف» آمد، این سؤال پیش می‌آید که آیا «تکالیف عقلی» از طرف خداوند وضع شده‌اند تا بر خداوند واجب آید که برای نزدیک شدن بشر به انجام تکالیف عقلی و انجام بهتر آنها، قوانین شرعی و دینی وضع کند؟ البته می‌توان گفت که تکالیف عقلی

<sup>۱</sup>. همان، ص ۲۶ و ۲۷

هم (به دلیل اینکه عقل مخلوق خداست)، در حقیقت از طرف خداوند وضع شده‌اند. در این صورت می‌توان از این اشکال صرف نظر کرد.

۲. در این دلیل گفته شده است که «بعثت انبیاء با آوردن تکالیف شرعی همراه است» در حالی که چنین ملازمه‌ای ضرورت عقلی و منطقی ندارد. به عبارت دیگر می‌توان فرض کرد که بعثت پیامبران برای تشویق و ترغیب انسانها به انجام همان تکالیف عقلی (از طریق بیان پاداش‌های اخروی) و یا [به عنوان مثالی دیگر] برای تعلیم حقایق آسمانی (در مورد مبدء و معاد، معنای حقیقی سعادت، کیفیت حشر و نشر و ...) باشد. نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشین حکم کرد که اگر پیامبرانی از طرف خداوند مبعوث شوند، حتماً تکالیف شرعی و دینی هم خواهند آورد.

۳. در این دلیل، قصد بر این است که «ضرورت وضع قوانین شرعی و تکالیف دینی» به روش عقلی و پیشینی و با این فرض که ما در وضعیت قبل از نبوت و عدم آشنایی با تعالیم پیامبران به سر می‌بریم، اثبات شود. اکنون سؤال ما این است که در چنین فضایی، چگونه می‌توان گفت که «آوردن تکالیف شرعی، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌سازد» و یا «عمل به تکالیف

شرعی، ما را به انجام تکالیف عقلی خود نزدیک می کند؟» مگر می توان بدون استفاده از تعالیم پیامبران و فقط با کمک عقل، از کم و کیف «تکالیف شرعی» که قرار است وضع شود، آگاهی یافت تا بتوان چنین احکامی صادر کرد؟ پیش از بعثت پیامبران، چگونه می توان فهمید که اگر پیامبرانی مبعوث شوند، تکالیفی مانند اقامه «نماز» و «پرداخت زکات» و ... با خود خواهند آورد؟ این حکم که: «با ادای نماز و پرداخت زکات، بخشی از وظیفه سپاسگزاری از خداوند نعمت بخش انجام می پذیرد» از کجا کشف شده است؟ از تعالیم انبیاء یا دلیل عقلی و پیشینی؟ همه سخن ما این است که ادله «ضرورت نبوت» سراپا پسینی هستند.

۴. معنای این سخن که «آوردن تکالیف شرعی، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می سازد.» چیست؟ اگر معنای آن این باشد که بدون آوردن تکالیف شرعی، انسان قادر به انجام تکالیف عقلی نیست، چنین معنایی بوضوح باطل است. معنای چنین سخنی این است که عقل فقط می تواند به لزوم انجام بعضی کارها (مثلاً شکر منعم) حکم کند ولی راه و روش درست انجام این تکالیف را نمی داند و لذا محتاج راهنمایی شدن است و پیامبران با آوردن تکالیف شرعی،

روش درست انجام آن را نشان می دهند. به عنوان مثال، پیامبران با آوردن تکالیفی مانند نماز و زکات و ... به ما می گویند که چگونه از خداوند، سپاسگزاری کنیم. اما این توجیه نیز صبغه عقلی و پیشینی ندارد. عقل انسان، برای انجام هر تکلیف عقلی، روش آن را هم (حداقل فی الجمله) کشف می کند. به عنوان مثال «لزوم شکر منعم» تکلیفی عقلی (یا به عبارت دقیقتر، اخلاقی) است که آدمی با رجوع به عقل خود می فهمد که با تشکر زبانی و قلبی و استفاده درست از نعمت های الهی، (حداقل مرتبه ای از وظیفه) شکرگزاری را انجام داده است و اگر خداوند، مرتبه بالاتری از انجام این وظیفه را بخواهد (که عقل انسان نمی تواند آنرا کشف کند)، لاجرم این مطلب را به نحوی (مثلاً با ارسال پیامبران) به گوش انسان می رساند و به او تعلیم می دهد. به عبارت دیگر حکم عقل این نیست که انسان (با اتکاء به عقل خود) نمی تواند بفهمد که چگونه باید به تکالیف عقلی خود عمل کند و حتماً باید پیامبرانی بیایند تا روش صحیح عمل به تکالیف عقلی را به انسانها بیاموزند. همینطور حکم عقل این نیست که آنچه عمل (به عنوان روش انجام تکالیف عقلی) می فهمد، کافی نیست و خداوند چیزی بیش از آن را از آدمیان

می خواهد. برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران (و آوردن تکالیف شرعی)، ابتدا

باید ثابت کرد که عقل نمی تواند روش صحیح انجام تکالیف عقلی را کشف

کند و یا اینکه آنچه عقل می فهمد، کافی نیست و نظر خداوند را تأمین نمی کند.

اما آیا اثبات چنین مطلبی با روش عقلی و پیشینی امکان پذیر است؟ چگونه؟

۵. با تعریفی که از لطف (در ابتدای این بحث) آمد، معلوم می شود که لطف

می تواند مصادیق بی شماری داشته باشد که یکی از آنها، نبوت (ارسال رسل)

است. بنابراین از «وجوب لطف» منطقاً نمی توان «ضرورت نبوت» را نتیجه

گرفت. زیرا لطف خداوند می تواند از راههای دیگری (مثلاً هدایت باطنی

انسانها از طریق الهامات غیبی) صورت پذیرد. به عبارت دیگر آنچه بر خداوند

واجب است، این است که کاری کند تا زمینه انجام تکالیف آماده شود و انسانها

با اختیار خود به انجام تکلیف پردازند، اما اینکه خداوند این کار را چگونه و

از چه طریقی انجام دهد، به اراده و انتخاب خودش بستگی دارد و نمی توان

یک راه خاص را بر او تکلیف کرد! مگر اینکه بگوییم بر طبق قاعده «وجوب

لطف» همه مصادیق لطف بر خداوند واجب می شود. در این صورت به نتایج

غریبی می‌رسیم. مثلاً بر طبق این مدعا، هدایت باطنی انسانها و تعلیم احکام الهی و حقایق دینی از طریق الهامات غیبی و ... نیز بر خداوند واجب است!

۱. اگر واقعاً بنا به قاعده لطف، بعثت پیامبران ضرورت دارد، پس چرا خداوند این لطف را در هر زمانی فقط شامل حال عده معدودی از انسانها می‌کرد و همیشه اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا از این لطف محروم می‌ماندند؟ به عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام، آیا فقط لطف به مردم عربستان بر خداوند واجب بود؟ آیا بر خداوند واجب نبود در همان زمان، به مردم کانادا، ژاپن، مکزیک، استرالیا و ... هم لطف کند و پیامبری به سوی آنان بفرستد؟ و باز می‌توان پرسید که چرا حداقل به مدت ششصد سال (دوره زمانی بین حضرت عیسی و پیامبر اسلام) این لطف بکلی تعطیل شد و خداوند در این مدت پیامبری برای مرد نفرستاد؟

لطف را به گونه دیگری هم تعریف کرده‌اند که عبارت است از: ایجاد زمینه‌های مناسب برای هدایت انسان به سوی مقصدی که غرض از آفرینش او بوده است. در این فضا، وجوب لطف به این معناس که بر خداوند واجب است که انسان را در راه رسیدن به مقصدی که برای آن آفریده، راهنمایی و یاری کند و شرایط و

زمینه‌های تسهیل و تسریع در پیمودن این راه را فراهم آورد. بر مبنای این تعریف گفته شده است که: بعثت پیامبران لطف است (یعنی انسان را در راه رسیدن به هدف از آفرینش خود، یاری می‌کند) و لطف بر خداوند واجب است. پس بعثت پیامبران بر خداوند واجب است.

برهان لطف با این تقریر نیز ناکارآمد است و همه اشکالات گذشته بر آن وارد می‌شود. در این تقریر نیز از یک پیش فرض اثبات نشده، استفاده شده است و آن اینکه گویی غرض خداوند از آفرینش انسان، از پیش و به روش عقلی بدست آمده و آن عبارت است از: پیمودن راهی خاص و رسیدن به مقصدی خاص که عقل از شناخت آن عاجز است و آنگاه بر مبنای همین پیش فرض، گفته شده که نبوت لطف است (یعنی انسان را در رسیدن به آن مقصد یاری می‌کند). اما اگر غرض از آفرینش انسان نامعلوم باشد، نه از قاعده لطف می‌توان سخن گفت و نه از مصادیق آن.

جمع‌بندی بحث ضرورت نبوت

سخن ما در باب نبوت این است که ادعای ضرورت بعثت پیامبران، با قواعد عقلی و واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست و مقام بندگی نیز اقتضا می‌کند که برای خداوند

تعیین تکلیف نکنیم. آنچه مسلم است، این است که خداوند پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی بشر به سوی سعادت دنیا و آخرت مبعوث نموده و ما نیز باید از تعالیم و میانی آنها استفاده کنیم. اما دو نکته مهم را نباید فراموش کنیم. اول اینکه حداقل در بسیاری از زمانها، در حالی که مردم منطقه‌ای خاص از نعمت وجود پیامبری الهی برخوردار بودند، مردم اکثر نقاط دیگر کره زمین از داشتن چنین نعمتی محروم بودند و همین نشان می‌دهد که [حداقل در آن زمان] اراده خداوند به هدایت مردم آن مناطق از طریق وحی و نبوت تعلق نگرفته بود و از آنجا که سعادت آخرت در نهایت بدست خداست، می‌توان گفت که لابد سعادت مردم آن مناطق، به طریق دیگری - که خدا می‌داند - تأمین می‌شده است. دوم اینکه اگر سعادت و کمال را امری ذو مراتب بدانیم، می‌توانیم بگوییم که اراده خداوند در بعضی موارد - که پیامبر را مبعوث کرده - بر این تعلق گرفته است که بعضی از انسانها با دسترسی به تعالیم پیامبران و پذیرش آگاهانه و آزادانه این تعالیم، به درجات و مراتب بالاتری از هدایت و سعادت و کمال برسند و در موارد دیگری که پیامبر نفرستاده، عقل و فطرت و وجدان را به وسیله رسیدن به کمال و سعادت آخرت قرار داده است، تعمق و تأمل در این دو نکته، این حقیقت را آشکار می‌کند

که خداوند از آفرینش همهٔ انسانها غرض واحدی نداشته و ندارد. با طرح یک سؤال منظور ما روشن می‌شود: اگر غرض خداوند از آفرینش بعضی (نه همه) انسانها این باشد که آنها با عمل کردن به احکام عقل و فطرت و وجدان (حجت باطن) به مرتبهٔ خاص - هر چند نازل - از کمال معنوی برسند و همین مایهٔ سعادت آنها در دنیا و آخرت شود، کدام محذور عقلی پیش می‌آید؟ ممکن است بگویید بر طبق آیهٔ ۵۶ از سورهٔ ذاریات که می‌گوید: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، همهٔ آدمیان برای عبادت پروردگار آفریده شده‌اند. اما آیهٔ مذکور منافاتی با مدعای ما ندارد. زیرا در این آیه سخن از راه آمده است، نه مقصد؛ و چون این راه (یعنی عبادت) می‌تواند شکلهای مختلفی داشته باشد، لذا طبیعی است که به نتایج و غایات مختلفی (که اختلاف بین آنها رتبی است) ختم شود. می‌توان فرض کرد که همهٔ انسانها برای عبادت خداوند آفریده شده‌اند، اما این خداوند است که تعیین می‌کند عبادت هر قومی و یا انسان کدام است. با این توضیحات، روشن می‌شود که هدف ما از طرح نقدهایی که بر فلسفهٔ نبوت از دیدگاه شیعه وارد کردیم، تردید و تشکیک در ادعای «ضرورت نبوت» است، نه انکار «اصل نبوت»، و بین این دو فرق بسیاری است.

امامت (تبیین نظریه رایج)

از تعریف امامت آغاز می‌کنیم. به اعتقاد عالمان و متکلمان شیعه:

«امامت عبارت است از ریاست عامه بر جامعه اسلامی در امور دین و دنیا<sup>۱</sup>.

بنابراین: «امام کسی است که نه تنها در امور دین جلودار است بلکه در امور دنیا

هم پیشواست و ریاست او اختصاصی به امور دنیا و یا امور آخرت ندارد، بلکه

فراگیر است و شامل همه امور - چه دینی و چه دنیوی - می‌شود.»<sup>۲</sup>

اما شأن اصلی امام چیست؟

«امام حافظ و نگهبان شریعت و مرجع مردم برای شناساندن اسلام است.»<sup>۳</sup>

«امام یعنی کارشناس امر دین. کارشناس حقیقی که به گمان و اشتباه نیفتد و خطا

برایش رخ ندهد.»<sup>۴</sup>

حتی شرط عصمت و منصوب بودن از طرف خدا به خاطر این است که وظیفه

اصلی و فلسفه وجودی امامان معصوم، هدایت و راهنمایی مردم و بیان احکام الهی

است:

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنماشناسی، ص ۳۱۸

۲. پیشین، ص ۳۱۷

۳. مطهری، مرتضی: مجموعه آثار، جلد ۴، ص ۸۷۳

۴. همان، ص ۸۷۴

«امام و جانشین پیامبر (ص) باید از سوی خدا تعیین گردد، چرا که او باید همچون پیامبر (ص) معصوم از گناه و خطا، و دارای علم فوق العاده‌ای باشد تا بتواند رهبری مادی و معنوی امت را بر عهده گیرد، اساس اسلام را حفظ کند، مشکلات احکام را تبیین نماید، حقایق قرآن را شرح دهد و اسلام را تداوم بخشد.»<sup>۱</sup>

در احادیث امامان شیعه نیز اگر به ضرورت وجود امامان معصوم اشاره‌ای شده است، دلیل این ضرورت، هدایت و راهنمایی انسانها و بیان احکام الهی و اتمام حجت بر مردم - از طریق بیان صراط مستقیم و حقایق دین - عنوان گردیده است.

امام صادق (ع) می‌فرمایند:

«زمین هیچگاه از حجت خالی نمانده تا حلال و حرام را به مردم یاد دهد و آنان را بسوی راه راست هدایت کند.»<sup>۲</sup>

امام محمد باقر (ع) نیز می‌فرمایند:

«خدا از هنگامی که آدم را قبض روح کرد، هیچگاه زمین را بی‌امام نگذاشته است. امام، مردم را به جانب خدا هدایت می‌کند و بر بندگان حجت است. در آینده نیز زمین بدون امام باقی نخواهد ماند تا حجت باشد بر بندگان.»<sup>۱</sup>

۱. مکارم شیرازی، ناصر: یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص ۲۶۱

۲. اصول کافی، جلد اول، ص ۱۷۸

باز هم در روایت دیگری، امام صادق (ع) می فرمایند:

«اوصیای پیغمبر درهای ارتباط با خدا هستند. اگر آنان نباشند خدا شناخته

نمی شود. به واسطه آنان خدا بر بندگانش احتجاج می کند.»<sup>۲</sup>

اما نقطه اصلی اختلاف شیعه و سنی در مسأله امامت کجاست؟

«شیعه می گوید: بعد از پیامبر (ص) غیر از مقام تلقی و ابلاغ وحی همه مقامات

پیامبر باقی است و باید آن مقامات به عهده شخصی باشد که از طرف خدا تعیین

شود.»<sup>۳</sup>

به عبارت دیگر نزاع اصلی بین شیعه و سنی بر این است که:

«شیعه می گوید لازم است خدای متعال بعد از ختم نبوت، کسی را تعیین کند که

تدبیر امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی را به عهده او بگذارد ولی اهل تسنن این

عقیده را نمی پذیرند.»<sup>۴</sup>

پس شیعه قائل به ضرورت نصب امامان معصوم بعد از پیامبر (ص) است. حال

ببینیم عالمان شیعه برای اثبات این تئوری چگونه استدلال کرده اند.

---

۱. همان، ص

۲. همان، ص

۳. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنمایشناسی، ص

۴. پیشین، ص

## دلیل اول: ادله عقلی ضرورت امامت

«با توجه به اینکه دین اسلام آخرین دین آسمانی و پیامبر اکرم (ص) خاتم انبیاء است و همچنین با توجه به اینکه هدف الهی از ارسال پیامبران این بوده که دین حق در میان مردم باقی باشد و حجت بر آنان تمام شود. اگر بعد از پیامبر اسلام (ص)، امامی نصب نشود که حقایق دین را برای مردم بیان و مجملات را رفع و کلیات را تفصیل نماید، دین در معرض مسخ شدن و بالاخره محو و نابود شدن قرار می گیرد. چرا که حقایق دین آنطور که مردم بتوانند استفاده کنند، در قرآن وجود ندارد و ما برای عمده احکام و حقایق دینی محتاج سنت پیامبر هستیم. از طرفی روایات پیامبر ضمانت بقاء ندارد و در معرض فراموشی و از بین رفتن بوده است. علاوه بر این دست سیاست روز با روایات بازی می کرد و در بین روایات، روایات دروغین و ساختگی جا می داد و خود قرآن هم که قابل تأویل و تفسیرهای گوناگون بوده است. پس در صورت نبودن کسی که بعد از پیامبر همه ویژگیها و مقامات آن حضرت بجز نبوت و رسالت را داشته باشد، یعنی مثل خود پیامبر (ص)، معصوم و از خطا و اشتباه در عمل و قول مصون باشد تا کلامش در

تبيين حقايق دين حجت باشد، ختم نبوت، نقض عرض از بعثت را سبب می‌گردد و مخالف با حکمت الهی خواهد بود.<sup>۱</sup>

بر طبق دليل فوق نکته اساسی در نیاز به امام معصوم در این است که: «اگر بیانات پیامبر در تفصیل و تبیین مراد الهی مصون از تحریف بود... و ایشان تمامی آنچه را که مردم تا روز قیامت نیاز دارند به تفصیل بیان کرده بودند، دیگر از این جهت نیازی به امامت [یعنی نصب امام معصوم بعد از پیامبر (ص)] نبود. ولی می‌دانیم که چنین نیست. یعنی نه پیامبر تمام تفصیلات احکام را که تا روز قیامت مورد نیاز است بیان فرموده‌اند و نه اینکه خدای متعال ضمانت حفظ و مصونیت گفتار پیامبر را کرده است.»<sup>۲</sup>

توجه داشته باشید که این دلیل برای اثبات ضرورت وجود امام معصوم بعد از پیامبر (ص) اقامه شده است نه امام به معنای عام و بدون قید معصوم. به عبارتی دیگر در اینجا علاوه بر ضرورت وجود کسانی که هم حافظ تعالیم پیامبر باشند و هم مفسران قرآن و سنت رسول اکرم (ص)، ضرورت عصمت آنها نیز ادعا شده است. یعنی در این استدلال بطور ضمنی و تلویحی ادعا شده است که عالمان و

۱. پیشین، ص ۴۰۹

۲. پیشین ص ۳۴۳

فقیهان - که معصوم نیستند - نمی توانند حافظ تعالیم پیامبر و ادامه دهنده راه او در تفسیر قرآن و بیان احکام الهی و حقایق دینی باشند. و این مطلب توسط بسیاری از عالمان شیعه به صراحت ذکر شده است. به نمونه‌ای از آن نگاه کنید:

«استنباط احکام رویدادهای بیشماری که تا روز رستاخیز واقع می شوند از آیاتی که در قرآن پیرامون احکام وارد شده‌اند و یا احادیث بسیار محدودی که از پیامبر اکرم (ص) درباره احکام وارد شده‌اند کار بسیار مشکل و پیچیده و از عهده بشر عادی بیرون می باشد... هرگز یک بشر عادی با علم محدود خود نمی تواند از این مدارک محدود، احکام موضوعات و رویدادهای روز افزون جامعه اسلامی را استخراج و استنباط بنماید. بلکه فرد لایق و شایسته‌ای لازم است که با تعالیم الهی و غیبی، احکام این نوع حوادث را از آن ادله محدود استخراج کرده و در اختیار امت بگذارد.»<sup>۱</sup>

بسیار خوب. پس بنا به استدلال عقلی که آمده، وجود امامان معصومی که بعد از پیامبر (ص)، هم حافظ تعالیم به جای مانده از او باشند و هم احکام الهی و حقایق ناگفته را به مردم بازگو کنند و هم پاسخ مسائل و موضوعات جدید در هر عصری را بدهند، ضرورت دارد. اما اگر چنین است، باید به چند سؤال مهم پاسخ داد:

۱. حصر تعداد امامان معصوم در عدد دوازده چه توجیهی دارد و چگونه با مقدمات بکار رفته در دلیل مذکور سازگار می‌افتد؟ اگر به مقدمات دلیل فوق توجه کنیم می‌بینیم سه دلیل (یا علت)، نصب امامان معصوم بعد از پیامبر (ص) را ضروری کرده است: الف. ناگفته ماندن بسیاری از حقایق و تعالیم الهی ب. خطر تحریف تعالیم پیامبر (ص) ج. امکان بوجود آمدن مسائل و موضوعات جدید در اعصار آینده. اما این سه عامل، عواملی همیشگی‌اند و مخصوص دوران خاصی نیستند. خطر تحریف و نابودی تعالیم پیامبر، همیشه و در همه اعصار وجود دارد، مسائل و موضوعات جدید، در هر عصری بوجود می‌آیند و تمام شدنی نیستند و از همه مهمتر، حقایق دین هم به دلیل ذوب‌توان بودن قرآن، تمام شدنی نیست و در هیچ عصری نمی‌توان گفت که همه حقایق و تعالیم الهی و اسرار و رموز وحی کشف و بیان شده و به قول معروف کفگیر به ته دیگ خورده است. بنابراین اگر استدلال فوق درست باشد، لازمه منطقی آن این است که بعد از پیامبر (ص) در هر عصری امام معصومی وجود داشته باشد، که هم حافظ تعالیم پیامبر و امامان قبلی باشد (و جلوی تحریف و نابودی آنها را بگیرد) و هم حقایق ناگفته را به مردم بگوید و هم پاسخ مسائل و موضوعات

جدید و احکا حوادث نوظهور را بگوید. و این روند باید تا روز قیامت، فقط دوازده نفر امام معصوم نصب کرده است. آیا این تناقض نیست؟ وقتی عوامل ضرورت دهنده، به نصب امام معصوم، همیشگی هستند و هیچگاه از بین نمی روند، هر تعداد امامان معصوم در عدد دوازده، چگونه با حکمت الهی سازگار می افتد؟

۲. اگر این دلیل درست باشد، نتیجه منطقی آن ضرورت وجود امامان متعدد در هر عصر و پراکنده بودن آنها در سراسر سرزمین های اسلامی (و به عبارت دقیقتر؛ در سراسر دنیا) است، بطوری که در هر شهر و روستایی حداقل یک امام معصوم وجود داشته باشد تا ارتباط مستقیم و بلاواسطه با امام معصوم برای همه مسلمانان جهان امکان پذیر باشد و حال آنکه در هیچ عصری چنین نبوده است. ممکن است بگویید که در هر دوره ای وجود یک امام معصوم کافی است و مردم نقاط دیگر جهان می توانند به شاگردان و نمایندگان او مراجعه کنند. اما این پاسخ پذیرفته نیست. چرا که در این استدلال (و تمام استدلالهایی که در صدد اثبات ضرورت امامت هستند)، ادعای «ضرورت عصمت» امامان (که قرار است مرجعیت دینی و دنیوی مردم را عهده دار شوند) نیز مندرج است و

معنای «ضرورت عصمت» در دلیل مورد بحث (و ادله مشابه) این است که غیر معصوم نمی تواند وظایف امام معصوم را انجام دهد و نیاز ضروری مردم به هدایت و راهنمایی را برطرف کند. بنابراین ارتباط مستقیم و بلاواسطه مردم با امام معصوم، لازم و ضروری می شود و رابطه غیر مستقیم و با واسطه، نمی تواند وافی به مقصود باشد، حتی اگر این واسطه، شاگرد ممتاز و نماینده مخصوص امام باشد.

۳. اگر این دلیل درست بود، خداوند می بایستی از زمان اولین پیامبر [یعنی حضرت آدم (ع)] تا آخرین پیامبر، همواره بعد از هر پیامبر تشریحی، پیامبران تبلیغی و یا امامان معصومی نصب می کرد تا حافظ تعالیم آن پیامبر و مفسر کتاب آسمانی او باشند. به عبارت دیگر زنجیره پیامبران و یا امامان معصوم در هیچ زمانی قطع نمی شد. اما می دانیم که چنین طرحی اجرا نشد و به عنوان مثال خداوند بعد از حضرت عیسی و تا زمان پیامبر اسلام- که در آن میان نسلهای زیادی از انسانها آمدند و رفتند- نه پیامبر تبلیغی فرستاد و نه امام معصومی نصب کرد و دین مسیح نیز پس از مدتی تحریف شد. حال آیا ضرورت نداشت که دین حضرت مسیحی (ع) حداقل تا زمان بعثت پیامبر اسلام (ص)،

توسط پیامبران تبلیغی و یا امامان معصوم، از تحریف و نابودی مصون بماند تا از یک طرف مردمی که در آن دوره زندگی می‌کردند، از رسیدن به کمال و سعادت محروم نشوند و هم در زمان پیامبر اسلام، مسیحیان به راحتی و با اطمینان خاطر (از اینکه پیامبر قبلی آنه واقعاً نوید پیامبر بعدی را داده بود) به دین اسلام مشرف شوند؟ فراموش نکنیم که دلیل عقلی تخصیص بردار نیست. اگر ادله ضرورت امامت (از جمله دلیل مورد بحث) درست باشند، نمی‌توان آنها را فقط و فقط برای دوران پس از پیامبر اسلام اقامه کرد، زیرا دلیلی نداریم که اثبات کند حضرت عیسی (ع) توانست تمام حقایق دین و احکام الهی مربوط به آن دوره و یا دوران پس از خود را بگوید و یا بعد از آن حضرت و در زمانهای آینده امکان نداشت مسائل، مشکلات و موضوعات جدیدی پیش بیاید که در زمان او مطرح نبوده و لذا پاسخی هم به آنها داده نشده بود. حتی اگر آن حضرت همه چیز را گفته بود و مسائل جدید هم در آینده بوجود نمی‌آمد، حداقل خطر تحریف و نابودی تعالیم او که وجود داشت. پس طبق این دلیل خداوند برای حفظ کتاب انجیل و تعالیم عیسی (ع)، می‌بایستی پیامبران تبلیغی می‌فرستاد و یا امامان معصومی نصب می‌کرد.

۴. اگر این دلیل درست باشد، فقط «وجود» امامان معصوم ضرورت پیدا نمی کند، بلکه «حضور مستمر» آنها در جامعه و در طول تاریخ نیز واجب و لازم می شود و این با غیبت طولانی امام دوازدهم و عدم دسترسی مردم به یک امام معصوم در تناقض آشکار است. اگر بنا را بر صحت و استحکام این دلیل بگذاریم؛ باید بگوییم، اکنون که هزار و دویست سال از غیبت امام معصوم می گذرد، دین اسلام مسخ یا نابود شده است! نگاه کنید: «اگر بعد از پیامبر اسلام (ص)، امامی نصب نشود که حقایق دین را برای مرد بیان و مجملات را رفع و کلیات را تفصیل نماید، دین در معرض مسخ شدن و بالاخره نابود شدن قرار می گیرد.»<sup>۱</sup>

در دلیل مورد بحث، وظایف اصلی امام در سه چیز خلاصه می شود: الف. بیان ناگفته ها ب. حفظ تعالیم پیامبر ج. پاسخ گویی به مسائل و موضوعات جدید. اما انجام این سه وظیفه فقط در صورت حضور امام در میان مردم امکان پذیر است و امام غایت هیچکدام از این وظایف را نمی تواند انجام دهد. حال تکلیف مردم در عصر غیبت چیست و چه کسی باید حقایق ناگفته و احکام حوادث و موضوعات جدید را به آنها بگوید و جلوی جعل و تحریف تعالیم پیامبر (و امامان قبلی) را بگیرد و نگذارد دین خداوند مسخ یا نابود شود؟ هر پاسخی که به این سئوالات

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنما شناسی، ص ۴۰۹

بدهیم، منطقاً قابل سرایت به دوران پس از پیامبر (ص) نیز هست و لذا دلیل مورد بحث را نقض می‌کند. مثلاً ممکن است انجام این وظایف در دوران غیبت را به عهده فقهای امت بگذارید. اما با این کار اساس استدلال مورد بحث زیر سؤال می‌رود. اگر عالمان و فقیهان امت قادر به انجام این وظایف باشند، دیگر چه ضرورتی برای نصب امامان معصوم بعد از پیامبر می‌ماند؟ متکلمان شیع هنگام اثبات ضرورت نصب امامان معصوم پس از پیامبر (ص) می‌گویند:

«استنباط احکام رویدادهای بیشماری که تا روز قیامت واقع می‌شوند از آیاتی که در قرآن پیرامون احکام وارد شده‌اند و یا احادیث محدودی که از پیامبر اسلام (ص) درباره احکام وارد شده‌اند، کار بسیار مشکل و پیچیده و از عهده بشر عادی بیرون می‌باشد.

..... هرگز یک بشر عادی با علم محدود خود نمی‌تواند از این مدارک محدود، احکام موضوعات و رویدادهای روز افزون جامعه مسلمانان را استخراج و استنباط بنماید. بلکه فرد لایق و شایسته‌ای لازم است که با تعالیم الهی و غیبی، احکام این نوع حوادث را از آن ادله محدود استخراج کرده و در اختیار امت بگذارد.»<sup>۱</sup>

۱. سبحانی، جعفر: رهبری امت، ص ۲۴

آنگاه وقتی با معمای غیبت مواجه می‌شوند و سئوالاتی از این قبیل که «تکلیف مردم در دوران غیبت چیست و حقایق ناگفته را از زبان چه کسی باید شنید و مسائل و موضوعات جدید را با چه کسی باید مطرح کرد» گریبان آنها را می‌گیرد، مرجعیت دین فقها را مطرح می‌کنند و کاری را که به اعتراف خودشان، بشر عادی (= غیر معصوم) هرگز توان انجام آنرا ندارد، به عهده آنها می‌گذارند و این یک تناقض آشکار است. در پاسخ به این اشکال، گفته‌اند که اولاً عامل اصلی غیبت امام دوازدهم، خود مردم بوده‌اند. یعنی بی‌لیاقتی مردم از یک طرف و تهدید دستگاه حکومتی در آن زمان، که خوف شهادت امام دوازدهم را بوجود آورده بود، عامل اصلی غیبت ایشان شده است و ثانیاً فایده امام معصوم، فقط بیان احکام الهی و مرجعیت دینی مردم نیست و بود امام فواید دیگری دارد که در صورت غایب بودن هم عاید امت می‌شود. امام غایب مانند خورشید پشت ابر است که هر چند در میان مردم نیست و شناخته نمی‌شود، اما مردم از وجود آن حضرت، بی‌بهره نیستند. ما در نقد و بررسی دلیل دوم (که در ذیل می‌آید) نشان می‌دهیم که این پاسخ کافی نیست و مشکل غیبت را حل نمی‌کند.

دلیل دوم

متکلمان سنتی شیعه، برای اثبات ضرورت نصب امامان معصوم پس از پیامبر (ص)، با استفاده از قاعده لطف- که بر طبق آن ایجاد عوامل و شرایط و زمینه‌هایی

که رساندن انسانها به هدف آفرینش را تسهیل و تسریع می‌کند، بر خداوند واجب

است- دلیل اقامه کرده‌اند که خلاصه آن چنین است:

الف. نصب امام معصوم بعد از پیامبر (ص) لطف است.

ب. لطف بر خداوند واجب است.

نتیجه: نصب امام معصوم بعد از پیامبر (ص)، بر خداوند واجب است.

به عبارتی دیگر:

«اگر امام معصوم در بین مردم نباشد، مردم نمی‌توانند آنگونه که باید و شاید، راه

سعادت را بشناسند و بپیمایند و چون خداوند به بندگانش لطف دارد... لطفش

اقتضا می‌کند که این کار (یعنی نصب امام معصوم) را انجام دهد.»

حال وقتی سؤال می‌شود که اگر نصب امام لطف و لطف بر خدا واجب است،

پس چرا از هزار و دویست سال پیش تاکنون، این لطف از انسانها دریغ شده است،

و به قول فخر رازی: آیا غیبت امام دوازدهم، که نتیجه‌اش عدم دسترسی مردم به

اوست، خلاف قاعده لطف نیست؟ چنین پاسخ می‌شنویم:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبه منا (یعنی وجود امام لطف است و تصرف او در امور لطف دیگری است و غیبت او از ناحیه خود ماست). یعنی وجود امام لطف است، چه در میان امت حاضر و چه غایب باشد، متصرف باشد، یا غیر متصرف، یعنی چه حکومت و ریاست جامعه را بر عهد داشته باشد یا نداشته باشد. همین که شخص معصوم در جامعه وجود داشته باشد. این لطف است. قاعده لطف وجود چنین شخصی را اقتضاء میکند. خدا هم چنین کرده و زمین را از امام معصوم خالی نگذاشته است. همچنین تصرف امام و عهده‌داری امور مردم به دست ایشان لطف دیگری است و این هم مقتضای قاعده لطف می‌باشد. اما این لطف شرطی دارد و آن اینکه مردم مانع این لطف نشوند. یعنی کاری نکنند که باعث محرومیت خودشان از امام گردند. خدای متعال یازده امام را نصب کرد و آنان در بین مردم زندگی می‌کردند و به مردم بهره می‌رساندند. لکن مردم قدر این نعمت‌های بزرگ را ندانستند و هر کدام از ائمه را بگونه‌ای شهید کردند... حال با چنین وضعیتی اگر آخرین امام هم ظاهر می‌ماند شهید می‌شد و دیگر برای همیشه مردم از نعمت امام محروم می‌ماندند. لذا غیبت او برای این بود که مردم به

محرومیت ابدی از نعمت امامت دچار نشوند... اگر جامعه اسلامی چنان رفتاری با یازده امام دیگر نکرده بود، خدا هم آنان را از حضور امام محروم نمی ساخت»<sup>۱</sup>.

ناتوانی این پاسخ در حل معمای غیبت آشکار است. تلاش برای یافتن پاسخ سئوالات زیر، خالی از فایده نیست:

۱. به چه دلیل گفته می شود که صرف وجود امام معصوم به تنهایی لطف است،

حتی اگر غایب باشد و مردم هیچگونه دسترسی به او نداشته باشند و او نیز

تواند تصرفی در امور بکند؟ در چنین حالتی چگونه می تواند عاملی مؤثر در

رسیدن انسانها به هدف آفرینش باشد؟ وقتی برای اثبات ضرورت امامت

می گوئیم:

«اگر امام معصوم در بین مردم نباشد، مردم نمی توانند آنگونه که باید و شاید، راه

سعادت را بشناسند و پیمایند»<sup>۲</sup>

دیگر نمی توانیم امام غایب را مصداقی از لطف بدانیم. زیرا مردم در اثر عدم

دسترسی به او نمی توانند راه سعادت را بشناسند و پیمایند. به عبارتی دیگر،

وجود امام معصوم اگر لطف باشد، به خاطر انجام وظایف امامت است. اما اگر

---

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنمایشناسی، ص ۴۰۷

۲. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنمایشناسی، ص ۴۰۷

در اثر غیبت، قادر به انجام این وظایف نباشد، چگونه می توان وجود او را لطف

دانست در حالی که با عدمش فرقی ندارد؟

۲. در جمله «غیبت منا» (= عامل غیبت او ما هستیم)، منظور از «ما» چه کسانی

است؟ آیا گوینده این سخن، با آنکه در زمان امام حسن عسگری (ع) وجود

خارجی نداشته، خودش را نیز جزو عاملان غیبت امام دوازدهم می داند؟ اگر

عده ای در هزار و دویست سال پیش نسبت به امامان معصوم جفاپیشه کردند،

نباید دهها میلیارد انسان دیگر در زمان های آینده چوب گناهان آنها را بخورند.

نگاهی به محتوای ادله ضرورت امامت، بر ما آشکار می کند که مقصر دانستن

عده ای در هزار و دویست سال پیش، پاک کردن صورت مسئله است. زیرا

سخن در این نیست که چه عاملی موجب غیبت امام دوازدهم شد (تا در پاسخ

به آن، بی لیاقتی مردم و یا خوف شهادت را مطرح کنیم)، سخن در این است که

اگر ادله ضرورت امامت درست باشند، غیبت امام معصوم محال می شود و دیگر

هیچ عاملی و هیچ حکمتی نمی تواند باعث غایب شدن امام شود. متکلمان شیعه

گمان می کنند که اگر تقصیر را به گردن مردم بیندازند، مشکل حل می شود. در

حالی که در صورت صحت مقدمات ادله ضرورت امامت، خداوندی می بایستی

به هر وسیله ممکن، جان او را حفظ کند و نگذارد که بی گناهان و طرفداران و مشتاقان آن امام، از هدایت‌ها و راهنمایی‌های او محروم شوند.

۳. سؤال این است که در صورت شهادت امام دوازدهم چه اتفاقی می‌افتاد؟ در

پاسخ به این سؤال گفته شده است که در این صورت «مردم برای همیشه از

نعمت امام محروم می‌مانند» لذا غیبت او برای این بود که «مردم به محرومیت

ابدی از نعمت امامت دچار نشوند.» اما در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود:

الف. مگر (در صورت شهادت امام دوازدهم) خدا نمی‌توانست امام دیگری بعد از

او نصب کند؟ آیا حصر تعداد امامان معصوم در عدد دوازده، ضرورت عقلی یا

شرعی دارد که خداوند مجبور به حفظ امام دوازدهم (حتی به قیمت محروم شدن

دهها و صدها میلیارد انسان بی‌گناه در آینده) شود؟

ب. مردم در صورت شهادت امام دوازدهم از کدام نعمت محروم می‌شدند که حالا

با غیبت آن حضرت و نجات او از شهادت، از آن نعمت برخوردارند؟ امام غایبی

که مردم هیچگونه دسترسی به او ندارند و او نیز هیچکدام از وظایف اصلی امامت

را (که در ادله ضرورت امامت آمده است) نمی‌تواند انجام دهد. چگونه می‌تواند

برای مردم نعمت محسوب شود؟ در پاسخ به این سؤال گفته‌اند که فایده وجودی

امام معصوم، فقط مرجعیت دینی و دنیوی نیست. بلکه فواید تکوینی هم بر وجود امام مترتب است و برای تحقیق این فواید، نیازی به حضور امام نیست. مثلاً وجود امام معصوم، واسطه فیض الهی است، اگر امام معصوم نباشد، زمین اهلش را فرو می برد، امام دوازدهم با تصرفات تکوینی خود، می تواند مشکلات مردم را حل کند، بیماران را شفا دهد، فریادرس گمشدگان در بیابان باشد، توطئه دشمنان را نقش بر آب کند و ... اما دو نکته را نباید فراموش کنیم: اول اینکه هیچکدام از این قضایا قابل اثبات نیست و نباید برای فرار از تناقض، به مدعیات غیر قابل اثبات متوسل شویم. دوم اینکه حتی اگر همه اینها واقعیت داشته باشد، باز هم معمای غیبت حل نمی شود و تناقض غیبت امام با ادله ضرورت امامت به قوت خود باقی می ماند. چرا که ضرورت نصب امامان معصوم بعد از پیامبر (ص) از این راه اثبات نمی شد که در آینده ممکن است عده ای در بیابانها گم شوند و خطر مرگ آنها را تهدید کند و یا عده ای به بیماری های لاعلاج مبتلا شوند و نیاز به شفا گرفتن داشته باشند. بلکه بیان احکام الهی و پاسخ گویی به سئوالات مردم و حفظ تعالیم پیامبر (ص) از خطر تحریف و نابودی ضرورت نصب امامان معصوم را اقتضا می کرد.

اگر واقعاً: «همان گونه که حکمت خداوند ایجاب می کند که پیامبرانی برای هدایت انسانها بفرستد، حکمتش ایجاب می کند که بعد از پیامبران در هر عصر و زمانی پیشوایی از سوی خدا برای هدایت انسانها وجود داشته باشد تا شرایع انبیاء و ادیان الهی را از خطر تحریف و تغییر حفظ کنند، نیازهای هر زمان را مشخص سازند و مردم را بسوی خدا و عمل به آیین پیامبران دعوت نمایند، در غیر اینصورت هدف آفرینش انسان که تکامل و سعادت است عقیم می ماند، بشر از راه هدایت باز می ماند، شرایع انبیاء ضایع می گردد و مردم سرگردان می شوند.»<sup>۱</sup>

در این صورت غیبت طولانی امام معصوم، امری محال می شود و متوسل شدن به فواید دیگر وجود امام مشکلی را حل نمی کند. لازمه منطقی این ادله این است که اکنون (در زمان غیبت) هدف آفرینش، عقیم مانده و شرایع انبیاء ضایع گردیده و بشر راهی به سوی هدایت و سعادت ندارد. آیا اینها پذیرفتنی است؟

قیاس امام غایب، به خورشید پشت ابر نیز مشکلی را حل نمی کند. چرا که قیاسی مع الفارق است. ضرورت وجود خورشید به خاطر گرما و نوری است که از آن به زمین می رسد و چون ابرها نمی توانند جلوی نور و حرارت آنرا به طور کامل بگیرند، قرار گرفتن خورشید در پشت ابرها - آنهم به مدت کوتاه و

۱. مکارم شیرازی، ناصر: اعتقاد ما (شرح فشرده ای از عقاید امامیه)، ص ۷۵

موقت- با فلسفه وجودی خورشید منافی ندارد. اما ضرورت وجود امام معصوم، به دلیل نیاز ضروری مردم به هدایت است. حال آیا امامی که غایب است، می تواند راهنما و هدایتگر مردم باشد؟ مسلماً پاسخ، منفی است. پس قیاس او با خورشید پشت ابر صحیح نیست. خورشیدی که پشت ابرهاست، همان فواید قبلی را دارد، اما کمی محدودتر. اما آیا امامی که غایب است، همان فواید قبلی (یعنی هدایت و راهنمایی مردم، حفظ تعالیم پیامبر از تعریف و نابودی و مرجعیت دینی و دنیوی مردم) را- اگر چه کمتر و محدودتر- دارد؟

۵. فرض کنیم مردم آن دوران، قدر امامان را می دانستند و خطر شهادت نیز امام دوازدهم را تهدید نمی کرد. در این صورت چه اتفاقی می افتاد؟ آیا امام دوازدهم بعد از چند سال (که عمر طبیعی اش تمام می شد) از دنیا می رفت و مردم تا روز قیامت از نعمت وجود امام معصوم محروم می شدند؟ یا اینکه آن حضرت، عمر چندین هزار ساله می یافت و تا روز قیامت زنده می ماند و به هدایت و راهنمایی مردم می پرداخت؟ واضح است که در هر دو حالت با مشکل مواجه می شویم.

۶. اگر بی لیاقتی مردم و یا خوف شهادت، باعث غایب شدن امام دوازدهم شده است، پس چرا امامان قبلی غایب نشدند و به شهادت رسیدند؟ در پاسخ به این

سؤال گفته شده است که:

«اگر بعد از رسول خدا (ص)، امامان معصوم نبودند و یا بودند ولی غایب از دیدگان مردم، دین تحریف و یا محو می شد و این خلاف حکمت خدا از بعثت پیامبر بود.»<sup>۱</sup>

«امامان ما در طول دویست و پنجاه سال ... اسلام را به دیگران رساندند و همین

انتقال اسلام حقیقی از این نسل به نسل بعدی باعث شد که حقایق اسلام را از اهل بیت (ع) دریافت نمودند.»<sup>۲</sup>

«اگر در این مدت امامان غایب بودند، طولی نمی کشید که اسلام در دست حاکمان

تحریف می شد و دین به صورتی درمی آمد که با واقعیت خودش هیچ شباهتی

نداشت. خلاصه حکمت نصب امام بعد از وفات پیامبر (ص)، در طول این

دویست و پنجاه سال، تحقق پیدا کرد. لکن حکمت الهی اقتضای بیش از این را

نداشت. یعنی اگر آخرین امام هم حاضر در میان مردم بودند به سرنوشت پدران

۱. مصباح یزدی، محمدتقی: راهنمایشناسی، ص ۴۱۲

۲. پیشین، ص

خود مبتلا می شدند و آیندگان که در طول هزاران سال می آمدند و زندگی می کردند. از نعمت وجود امام محروم می گشتند. خدای متعال حضرت مهدی (عج) را برای آخرالزمان ذخیره قرار داد. برای زمانی که مردم تدریجاً با بهره گیری از تعالیم باقی مانده از سایر امامان در عالم منتشر شده است راه صحیح را جویا شوند و خودشان را برای مبارزه با کفر و ظلم آماده کنند و در آن زمان امام عصر ظهور فرمایند.»

در اینجا دو سؤال مطرح میشود:

الف. اگر حکمت الهی در نصب امامان معصوم، آن چیزهایی باشد که در ادله اثبات ضرورت امامت آمده است، چگونه می تواند در دوره ای خاص (مثلاً دویست و پنجاه سال) تحقق پیدا کند و دیگر اقتضای بیش از آن را نداشته باشد؟ آیا بعد از ۲۵۰ سال، خطر تعریف و نابودی تعالیم پیامبر (ص) از بین رفته بود؟ آیا همه حقایق دین و احکام الهی که تا روز قیامت مورد نیاز مردم است بیان شده بود و دیگر چیزی برای گفتن باقی نمانده بود؟